

Methodological Levels of Abductive Logic and Its Application in Analyzing Knowledge Classification Systems

Mohammad Khandan¹ | Gholamreza Fadaei² |
Mohammad Reza Vasfi³

1. [Corresponding Author] PhD Candidate; University of Tehran
khandan@ut.ac.ir
2. Professor; Faculty of Information Science and Knowledge
Studies; University of Tehran ghfadaie@ut.ac.ir
3. Assistant Professor; Faculty of Information Science and
Knowledge Studies; University of Tehran mrvasfi@yahoo.com

Iranian Journal of
**Information
Processing &
Management**

Abstract: This paper distinguishes between “methodology” and “method” and discusses methodological levels of abductive logic as related to the knowledge classification systems. The purpose is to clarify the application of abductive logic for analyzing knowledge classification systems as an alternative for mainstream logics in the field, i.e. inductive and deductive logic.

Methodology used in this paper is conceptual analysis.

Abductive logic approaches reality as a social construction. It is obviously an interpretative and constructivist approach. Therefore, its aim is to understand the social phenomena that socially constructed by social agents. Therefore, any given knowledge classification system is a socially constructed phenomenon reflecting subjective biases and prejudices of its creators. Knowledge classification systems aren't innocent objective systems. They are systems that are determined and restricted by cultural and social forces operating as their conditions of production. Every classification system has some kind of ontological and epistemological commitment. Therefore, we should recognize “alternative” classification systems based on “alternative” ontological and epistemological commitments, as legitimate as current mainstream classification systems.

The paper introduces methodological levels of abductive logic and provides LIS professionals with a new and alternative way for analyzing knowledge classification systems as interpretative and semantic social constructions.

Iranian Research Institute
for Science and Technology
ISSN 2251-8223
eISSN 2251-8231
Indexed in SCOPUS, ISC & LISA
Vol.30 | No.3 | pp: 603-630
Spring 2015

Keywords: Knowledge Classification; Method; Methodology; Abductive Logic; Inductive Logic; Deductive Logic; Retroductive Logic; Social Constructivism; Reflection; Emancipation

لایه‌های روش‌شناختی منطق استفهامی و کاربرد آن در تحلیل نظام‌های رده‌بندی دانش

محمد خندان^۱ | غلامرضا فدایی^۲ | محمدرضا وصفی^۳

۱. [پدیدآور رابط] دکتری علم اطلاعات و دانش‌شناسی؛ دانشگاه تهران
khandan@ut.ac.ir
۲. دکتری علم اطلاعات و دانش‌شناسی؛ استاد؛ دانشکده علوم اطلاعات و دانش‌شناسی؛ دانشگاه تهران
ghfadaie@ut.ac.ir
۳. دکتری فرهنگ و تمدن؛ استادیار؛ دانشکده علوم اطلاعات و دانش‌شناسی؛ دانشگاه تهران
mrvasfi@yahoo.com

مقاله مروری

دریافت: ۱۳۹۳/۰۶/۰۲

پذیرش: ۱۳۹۳/۰۸/۰۶

دوره ۳۰ شماره ۳

ص.ص. ۶۰۳-۶۳۰

فصلنامه علمی پژوهشی
پژوهش‌های اطلاعات

پژوهشنامه پردازش و مدیریت اطلاعات

فصلنامه علمی پژوهشی

شاپا (چاپی) ۸۲۳۳-۲۲۵۱

شاپا (الکترونیکی) ۸۲۳۱-۲۲۵۱

نمایه در ISC، LISA و Scopus

http://jipm.irandoc.ac.ir

پژوهشگاه علوم و فناوری اطلاعات ایران

چکیده: در این مقاله بر مفهوم «روش‌شناسی» و تفاوت آن با «روش» تأکید می‌شود و در چارچوب این تفاوت‌گذاری، لایه‌های دخیل در پژوهش استفهامی مشخص می‌گردد. هدف، آن است که با مشخص کردن این لایه‌ها، زمینه کاربرد منطق استفهامی در تحلیل نظام‌های رده‌بندی دانش، به‌عنوان بدیلی برای منطق استقرائی و قیاسی که نوعاً منطق اغلب پژوهش‌ها در این حوزه هستند، ارائه شود.

منطق استفهامی به دنبال تبیین واقعیت مستقل از کنشگران اجتماعی نیست، بلکه قصد فهم نحوه برساخت پدیدارهای اجتماعی این کنشگران را دارد. این مواجهه تفسیرانگازانه و برساخت‌انگازانه کمک می‌کند رده‌بندی دانش را به‌عنوان یک برساخت اجتماعی تحلیل کنیم. چنین تحلیلی نشان می‌دهد که نظام‌های رده‌بندی، نظام‌های عینی مطلق استعلایافته از زمان و مکان نیستند، بلکه نظام‌هایی هستند که شرایط فرهنگی و اجتماعی حاکم بر تولیدشان، آنها را مقید و مشروط می‌سازد. هر نظام رده‌بندی دانش، محدود به حدود هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی خاص خودش است و باید رده‌بندی‌های «دیگر»، مبتنی بر حدود هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی «دیگر» را نیز به رسمیت شناخت و برایشان حق حیات قائل شد.

از طریق معرفی لایه‌های روش‌شناختی، منطق استفهامی راه‌های بدیل و جدیدی را برای بررسی و تحلیل نظام‌های رده‌بندی دانش، به‌عنوان سازه‌هایی تفسیری و معنایی، پیش پای متخصصان و حرفه‌مندان کتابداری و اطلاع‌رسانی می‌گذارد.

کلیدواژه‌ها: رده‌بندی دانش؛ روش؛ روش‌شناسی؛ منطق استفهامي؛ منطق استقرائی؛ منطق قیاسی؛ منطق پس‌کاوی؛ برساخت‌انگاری اجتماعی؛ درخودنگری؛ رهایی‌بخشی

۱. مقدمه

رده‌بندی دانش، از زمینه‌های مهم پژوهش علمی و فعالیت عملی در کتابداری و اطلاع‌رسانی قلمداد شده است (چان ۱۹۹۳؛ رابین ۱۹۹۸؛ فدایی ۱۳۸۹؛ هانتر ۲۰۰۰)، و حتی به‌زعم یکی از صاحب‌نظران «رده‌بندی ... به‌علت کاربرد گسترده‌اش، به‌عنوان اساس و بنیاد کتابداری دانسته شده است» (Kumbhar 2012, ix). تغییر نام رشته از «کتابداری و اطلاع‌رسانی» به «علم اطلاعات و دانش‌شناسی» نیز به این امر دلالت دارد که رده‌بندی دانش به‌عنوان یکی از مهم‌ترین زیرشاخه‌های «دانش‌شناسی»، به‌طوری اجتناب‌ناپذیر اهمیتی بیش از گذشته پیدا می‌کند. بنابراین، «پژوهش» دربارهٔ ابعاد مختلف رده‌بندی دانش، به‌منظور تبیین آن از جوانب گوناگون، بیش از پیش ضروری خواهد بود. اما صرفِ تصدیق این «ضرورت» کارساز نیست، بلکه لازم است دربارهٔ «استلزامات» پژوهش دربارهٔ رده‌بندی دانش نیز تأمل جدی صورت گیرد تا پژوهشگر با دست‌پُر به سراغ این عرصه برود. در مقاله حاضر، کوشش خواهد شد با تمرکز بر «لایه‌های روش‌شناختی منطق پژوهش استفهامي» گامی در این راستا برداشته شود. در این مقاله، به‌طور خاص بر مفهوم «روش‌شناسی» و تفاوت آن با «روش» تأکید می‌شود و در چارچوب این تفاوت‌گذاری، لایه‌های دخیل در پژوهش استفهامي مشخص می‌گردد. هدف آن است که با مشخص کردن این لایه‌ها، زمینهٔ کاربرد منطق استفهامي در تحلیل نظام‌های رده‌بندی دانش، به‌عنوان بدیلی برای منطق استقرائی و قیاسی که نوعاً منطق اغلب پژوهش‌ها در این حوزه هستند، ارائه شود. اهمیت این کار در این است که راه‌های جدیدی را برای بررسی و تحلیل نظام‌های رده‌بندی دانش، به‌عنوان سازه‌هایی تفسیری و معنایی، در مقابل متخصصان و حرفه‌مندان علم اطلاعات و دانش‌شناسی می‌گذارد.

۲. تمایز بین روش‌شناسی و روش

در هر پژوهشی، از اهمّ‌اموری که پژوهشگر باید به درک روشنی از آن برسد،

«روش‌شناسی»^۱ پژوهش است. پژوهش، مستلزم داشتن «روش‌شناسی» متقن و دقیق است. شاکله کلی پژوهش، بر مبنای عناصر روش‌شناختی‌ای تعیین می‌شود که در تلائم با یکدیگر قرار دارند و یک کل ارگانیک را شکل می‌دهند. لازمه این سخن آن است که «روش‌شناسی» را فراتر از صرف «روش» بدانیم. نسبت روش‌شناسی و روش، نسبت عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی روش‌شناسی اعم از روش است. در روش‌شناسی، منطق جستارگری^۲ تدوین می‌شود، اما روش صرفاً بیانگر فنون داده‌یابی و داده‌کاوی برای عملی کردن منطق کلی جستارگری است. به بیان بلیکی «مفاهیم روش‌شناسی و روش معمولاً به جای هم به کار می‌روند؛ اما این اشتباهی تأسف‌آور و ناپسند است... مقصود من از روش‌های تحقیق، فنون و شیوه‌های مورد استفاده برای گردآوری و تحلیل داده‌هاست. از سوی دیگر، روش‌شناسی به معنای مباحث مربوط به چگونگی انجام پژوهش، باید‌ها و نبایدها و تحلیل انتقادی روش‌های پژوهش است. روش‌شناسی همچنین به منطق تحقیق و چگونگی کسب و توجیه معرفت جدید مربوط می‌شود» (بلیکی ۲۰۰۰، ۲۲) [تأکید در متن اصلی].

در فرق‌نهادن بین روش‌شناسی و روش، بلیکی خود متأثر از آراء چارلز رایت میلز^۳ (۱۹۷۴) در کتاب *تحلیل جامعه‌شناختی*^۴ است. میلز در این کتاب، دو گونه رویکرد به جامعه‌شناسی را مورد بررسی و نقد قرار می‌دهد: الف) نظریه کلان که تجلی تام آن را در آثار تالکوت پارسونز^۵ می‌بیند؛ و ب) تجربه‌انگاری انتزاعی که مثال برجسته‌اش را پُل لازارسفِلد^۶ می‌داند. نظریه کلان، نوعی فصل و وصل کردن یا تجزیه و ترکیب کردن مفهومی است که گرچه کمتر از تجربه‌انگاری انتزاعی در جامعه‌شناسی نفوذ داشته، اما از اثرگذاری آن نمی‌توان چشم پوشید. کلی‌گویی، ابهام، انتزاعی‌بودن، و عدم پیوند با واقعیت‌های اجتماع از جمله نقاط ضعف نظریه کلان است.^۷ در نقطه مقابل، تجربه‌انگاری

1. methodology

2. logic of inquiry

3. Charles Wright Mills

4. The Sociological Imagination

5. Talcott Parsons

6. Paul Lazarsfeld

۷. به بیان میلز: «این گونه نظریه‌پردازان هرگز قادر نیستند از مرحله گنده‌گویی و کلی‌بافی به مرحله شناخت

واقعیت‌های مشخص تاریخی دسترسی یابند» (۱۹۷۴، ۵۱).

انتزاعی قرار دارد که با استفاده از جمع‌آوری، طبقه‌بندی و تحلیل داده‌های آماری دربارهٔ پدیده‌های جزئی اجتماع، به ارائهٔ تبیین‌های آماری دربارهٔ آنها مبادرت می‌کند. اما تجربه‌انگاری انتزاعی نیز ضعف‌ها و ایرادهای خودش را دارد، از جمله اینکه: الف) فاقد خصلت نظری است؛ ب) بیشتر از آنکه خصلت علمی داشته باشد، خصلت اداری دارد؛ و پ) اغلب سطحی و فاقد بینش عمیق است. میلز تمایز بین روش و روش‌شناسی را در نقد تجربه‌انگاری انتزاعی به میان می‌آورد. پژوهش‌های مبتنی بر تجربه‌انگاری انتزاعی، صرفاً بر «روش»، یعنی بر فنون پژوهش، اتکا دارند و از «روش‌شناسی» که به تحلیل نظری «روش» می‌پردازد، غافل‌اند: «روش‌های تحقیقاتی، شیوه‌هایی است که برای شناخت و درک پدیده‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد. روش‌شناسی نیز مطالعه و شناخت روش‌هاست. روش‌شناسی نظریه‌هایی ارائه داده تا با کمک آن، عمل افراد را در حین تحقیق بشناسیم. نظر به اینکه روش‌های تحقیقاتی فراوانی وجود دارد، روش‌شناسی خصلتی کلی داشته و نمی‌تواند ضرورتاً جزئیات شیوه‌های تحقیقاتی محققان را مشخص کند» (۱۹۷۴، ۷۷). مشابه این تمایز در هستی و زمان هایدگر دیده می‌شود، آنجا که وی در بحث از پدیدارشناسی به عنوان روش مناسب هستی‌شناسی بنیادین، ما را دعوت می‌کند که معنای عمیق‌تری برای روش قائل شویم: «مفهوم روش هرچه به نحوی خالص‌تر کارگر افتد و هرچه در تعیین اصول پایه یک علم به نحوی شامل‌تر و فراگیرتر عمل کند، به همان نسبت در مواجهه با خود چیزها از سرچشمه‌های سرآغازین تری ریشه می‌گیرد، و از آنچه **شگردهای تکنیکی** نامیده می‌شود- و در نظام‌های نظری نیز کاربرد زیادی دارند- بسی دورتر می‌گردد» (هایدگر ۲۰۰۱، ۱۱۸) [تأکید در متن اصلی].

بر پایهٔ مطالب فوق، می‌توان نتیجه گرفت که بحث از «روش‌شناسی» ما را به اصول پایهٔ «روش» هدایت می‌کند و این امکان را می‌دهد که به درک عمیق‌تر و دقیق‌تری از «روش» برسیم. حوزهٔ رده‌بندی دانش نیز از این امر مستثنا نیست و حتی از آنجا که کار چندانی دربارهٔ روش‌شناسی پژوهش دربارهٔ نظام‌های رده‌بندی دانش انجام نشده است،

۱. میلز در این باره تعبیر جالب و در عین حال، طعنه‌آمیزی دارد: «نتایج تحقیقات آن [تجربه‌انگاری انتزاعی]، به‌جای اینکه ناشی از خصلت ذاتی علمی بودن باشد، ناشی از یک طبیعت تصادفی، یعنی پول و زمان است» (۱۹۷۴، ۸۴) [تأکید در متن اصلی].

بررسی روش‌شناختی روش‌های پژوهش در این حوزه، بیش از پیش ضرورت می‌یابد. در مقاله حاضر، خواهیم کوشید با تمرکز بر منطق پژوهشی استفهامی، لایه‌های آن را واکاوی کنیم و اهمیت و فواید و کاربردش را در پژوهش‌های مربوط به رده‌بندی دانش عیان سازیم.

۳. مبانی منطق استفهامی

همان‌گونه که اشاره شد، منطق پژوهشی در واقع بیانگر منطق جستارگری است، و لذا نسبت به روش پژوهش که بیانگر مراحل و فنون گردآوری و تحلیل داده‌هاست، بنیادی‌تر است. منطق‌های پژوهشی را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد: منطق استقرائی^۱، منطق قیاسی^۲، منطق پس‌کاوی^۳ و منطق استفهامی^۴ (بلیکی ۱۹۹۳، ۲۰۰۰، ۲۰۰۷؛ محمدپور ۱۳۸۹). در زیر، برای فهم بهتر مبانی منطق استفهامی، آن را در تقابل با منطق استقرائی و قیاسی و پس‌کاوی توضیح خواهیم داد.

منطق استقرائی، حرکت از گزاره‌های خاص به گزاره‌های عام است. مبتنی بر این منطق، از داده‌ها به نظریه می‌رسیم. در منطق استقرائی، نظریه همان تعمیم‌هایی است که از داده‌ها به دست می‌آید؛ نظریه محصول نهایی پژوهش است. استقرا از گردآوری داده‌ها آغاز می‌شود و از رهگذر تحلیل داده‌ها به تعمیم می‌رسد. در این فرایند، همه واقعیت‌ها بدون گزینش یا حدس و گمانی درباره اهمیت نسبی‌شان مشاهده و ثبت می‌شوند و بدون استفاده از فرضیه(ها) تحلیل، مقایسه و طبقه‌بندی می‌گردند. سپس بر مبنای تحلیل به عمل آمده، به صورت استقرائی تعمیم‌هایی درباره روابط بین این واقعیت‌ها استخراج می‌شوند. این تعمیم‌ها از طریق آزمون‌های بیشتر می‌توانند به گزاره‌هایی قانون‌گونه تبدیل شوند که به کشف یا تبیین یک پدیده می‌انجامد (بلیکی ۱۹۹۳، ۲۰۰۰، ۲۰۰۷؛ محمدپور ۱۳۸۹).

منطق قیاسی، برخلاف منطق استقرائی، حرکت از گزاره‌های عام به گزاره‌های خاص است. به موجب این منطق، نظریه نقطه کانونی آغاز پژوهش است، به این ترتیب که برای

1. inductive logic
2. deductive logic
3. retroductive logic
4. abductive logic

تبیین یک پدیده ابتدا نظریه‌ای موقتی و آزمایشی بر ساخته می‌شود، سپس فرضیه‌هایی از آن استنتاج می‌گردد و در نهایت، این فرضیه‌ها با گردآوری داده‌های مناسب آزمون می‌شوند. اگر نتیجه آزمون منفی باشد، معلوم می‌شود که نظریه نادرست است و باید آن را رد کرد. اگر نتیجه آزمون تأیید شود، نظریه «موقتاً» پذیرفته می‌شود، اما حقیقی بودن آن به اثبات نمی‌رسد. چه بسا در آینده شواهدی یافت شود که نظریه را ابطال کند (بلیکی ۱۹۹۳، ۲۰۰۰، ۲۰۰۷؛ محمدپور ۱۳۸۹).

منطق پس کاوی، درصدد برگزشتن از صورت ظاهر پدیده‌ها و شناسایی ساختارها و مکانیسم‌های زیربنایی مولد آنهاست. بر اساس این منطق، سعی می‌شود برای تبیین پدیده‌های قابل مشاهده و توالی‌های منظم موجود در آنها، ساختارها و مکانیسم‌های واقعی زیربنایی‌شان کشف شود. از آنجا که تشخیص و مشاهده این ساختارها و مکانیسم‌ها اغلب دشوار است، ابتدا کوشش می‌شود با استناد به دانش موجود، مدلی فرضی از آنها بر ساخته شود. این مدل باید به گونه‌ای باشد که اگر این ساختارها و مکانیسم‌ها را به درستی بازنمایی کند، تبیین علی قابل قبولی از پدیده‌ها ارائه شود. سپس این مدل با استفاده از مشاهده و آزمایش، مورد آزمون قرار می‌گیرد. اگر آزمون موفق باشد، دلیل خوبی برای اعتقاد به وجود این ساختارها و مکانیسم‌ها به دست می‌آید (بلیکی ۱۹۹۳، ۲۰۰۰، ۲۰۰۷؛ محمدپور ۱۳۸۹).

منطق استفهامی در نقطه مقابل سه منطق پژوهشی فوق معنا می‌یابد. منطق استفهامی، منطق پژوهشی‌ای است که پژوهشگر توسط آن می‌تواند بررسی کند که افراد یک اجتماع، چگونه واقعیت اجتماعی‌شان را به نحوی تفسیری برمی‌سازند. به کمک این منطق می‌توان از فهم روزمره مردم، فهمی علمی ارائه کرد و مشخص نمود که واقعیت اجتماعی چگونه در نظر کنشگران اجتماعی بر ساخته می‌شود. ساکنان جهان‌های اجتماعی، تفاسیر و معانی مشترکی دارند که آنها را از طریق تعامل‌های مداوم با یکدیگر حفظ می‌کنند. منطق استفهامی، درصدد فهم جهان اجتماعی مردم است؛ جهانی که در فعالیت‌های اجتماعی آنها بازتولید می‌شود. این جهان متشکل از معانی و تفسیرهایی است که کنشگران اجتماعی به کنش‌های خود و دیگران، وضعیت‌های اجتماعی و اشیا و محصولات طبیعی یا ساخته بشر نسبت می‌دهند. این معانی ذهنی، خصوصی نیستند، بلکه خصلت

بین‌الاذهانی^۱ دارند. از آنجا که منطق استفهامی نحوه مفهوم‌سازی و معنادار کردن جهان اجتماعی توسط مردم را مورد فهم و توصیف قرار می‌دهد، به هرمنوتیک^۲ گرایش می‌یابد، گرچه در آن منحصر نمی‌شود. در منطق استفهامی این اصل پذیرفته شده است که شیوه بر ساختن فعالیت‌های اجتماعی در زبان کنشگران نهفته است و مرزی بین واقعیت اجتماعی و زبان نیست. لذا، در این منطق سعی می‌شود از طریق زبان مستعمل در یک اجتماع (اعم از گفتار و نوشتار)، معرفت ضمنی و ناآشکاری که در پس جهان‌های اجتماعی نهفته است و کنشگران اجتماعی آن را در تولید، بازتولید و تفسیر پدیده‌ها به کار می‌برند، فهم شود. این منطق هرچه بیشتر، از «فرض آزمایی» دور می‌شود و به «نظریه‌پردازی» می‌گراید. در این منطق، نظریه و پژوهش در هم تنیده‌اند. پژوهش، گفتگویی میان داده‌های متنی و نظریه است و پژوهشگر، میانجی و مترجم بین این دو. این بدان معناست که در این منطق، نظریه به‌عنوان بخش درونی پژوهش تکوین می‌یابد (بلیکی ۱۹۹۳، ۲۰۰۰، ۲۰۰۷؛ محمدپور ۱۳۸۹).

نکته مهم درباره منطق استفهامی، عدم نیازش به فرضیه است. به‌طور کلی، اگر از منطق پژوهشی‌ای استفاده کنیم که مستلزم آزمون نظریه است (مانند منطق قیاسی و یا پس‌کاوی)، باید فرضیه داشته باشیم، اما اگر منطق پژوهشی‌ای داشته باشیم که مستلزم ابداع نظریه است (مانند منطق استقرایی یا استفهامی)، فرضیه‌ای نخواهیم داشت. در منطق استفهامی، که مورد بحث مقاله حاضر است، به‌جای ارائه فرضیه‌ها و آزمون صوری آنها، از استدلال‌های عقلی و مفهوم‌پردازی و مقوله‌بندی داده‌های متنی بهره گرفته می‌شود (بلیکی ۲۰۰۰).

۴. پیش‌فرض‌های منطق استفهامی

به‌طور کلی، پیش‌فرض‌های پژوهش‌ها را می‌توان به دو گروه هستی‌شناختی^۳ و معرفت‌شناختی^۴ تقسیم کرد. این پیش‌فرض‌ها بسته به نوع منطق پژوهش متفاوت‌اند. پیش‌فرض‌های سه منطق استقرایی، قیاسی و پس‌کاوی تا حدی با هم قرابت دارد؛ گرچه

1. intersubjective
2. hermeneutics
3. ontological presupposition
4. epistemological presupposition

موارد اختلاف نیز بین آنها دیده می‌شود. پیش‌فرض‌های منطق استفهامی، که مد نظر مقاله حاضر است، با پیش‌فرض‌های سه منطق دیگر در تباین است.

از حیث هستی‌شناختی، منطق‌های استقرائی، قیاسی و پس‌کاوی مبتنی بر واقع‌انگاری‌اند. پیش‌فرض مشترک در این سه منطق این است که واقعیت‌ها و پدیده‌های اجتماعی عینیت دارند و واجد الگوهای خاصی هستند که در پس رویدادهای پراکنده و قابل مشاهده پنهان شده‌اند و می‌توان آنها را به صورت قضایای عام و کلی نشان داد. نقش علیت در این هستی‌شناسی پررنگ است: واقعیت‌های اجتماعی عللی خارجی دارند که می‌توان و باید آنها را به نحو عینی شناسایی کرد. البته این سه منطق در پیش‌فرض‌های هستی‌شناختی تفاوت‌های ظریفی نیز دارند. منطق استقرائی بر واقع‌انگاری خام^۱ مبتنی است؛ یعنی امر واقعی را همان پدیده‌های قابل مشاهده و تجربه حسی می‌داند و مبتنی بر این حکم است که صرفاً امر مشاهده‌پذیر، شایان پژوهش علمی است. منطق قیاسی بر واقع‌انگاری محتاطانه^۲ مبتنی است؛ یعنی می‌پذیرد که واقعیت خارجی مستقل از مشاهده‌گر وجود دارد، اما دسترسی به آن صرفاً از مسیر تفسیر مشاهده‌گر صورت می‌گیرد. لذا، پژوهشگر نمی‌تواند مطمئن باشد که واقعیت نهایی را کشف کرده است و باید نگاهی انتقادی به کارهای خود داشته باشد. منطق پس‌کاوی بر واقع‌انگاری انتقادی^۳ مبتنی است؛ یعنی علاوه بر واقعیت مشاهده‌پذیر، قائل به ساختارها و مکانیسم‌های زیربنایی پنهانی است که به منزله علت پدیده‌های مشاهده‌پذیر عمل می‌کنند. واقع‌انگاری انتقادی، واقعیت را دوبراتب و متشکل از سه سطح می‌داند: تجربی^۴، بالفعل^۵ و واقعی^۶. سطح تجربی از پدیده‌های قابل مشاهده تشکیل شده است؛ سطح بالفعل اعم از پدیده‌های قابل مشاهده و غیرقابل مشاهده است و سطح واقعی متشکل از ساختارها و مکانیسم‌های زیربنایی مولد است که رویدادها را ایجاد می‌کنند؛ یعنی قدرت‌ها و گرایش‌های ناپیدایی که اثرات قابل مشاهده را سبب می‌شوند (بلیکی ۱۹۹۳، ۲۰۰۰، ۲۰۰۷؛ محمدپور ۱۳۸۹).

1. realism

2. naïve realism

3. cautious realism

4. critical realism

5. empirical

6. actual

7. real

اگرچه منطق‌های استقرائی، قیاسی و پس‌کاوی در پیش‌فرض‌های هستی‌شناختی‌شان واجد مشترکات مهمی هستند، اما در پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی یکسره با هم تفاوت دارند. منطق استقرائی، از حیث معرفت‌شناختی، مبتنی بر تحصیل‌انگاری است؛ یعنی قائل به این است که معرفت از طریق حواس بشری و مشاهده و اندازه‌گیری و تحلیل دقیق و عینی داده‌ها حاصل می‌شود. منطق استقرائی، بر سه اصل انباشت، استقرا و اثبات استوار است. معرفت علمی مرکب است از قواعدی که با انباشته‌شدن داده‌های بسیار بر اساس روش استقرا به اثبات رسیده‌اند. بر این اساس، پژوهشگر باید همه برداشت‌ها و مفاهیم قبلی خود درباره کار جهان را کنار بگذارد تا بتواند با استفاده از روش‌های عینی به گردآوری داده‌ها بپردازد و با اتکا به آنها، نظریه‌ای را کشف و اثبات کند. پیش‌فرض معرفت‌شناختی منطق قیاسی، درست در نقطه مقابل منطق استقرائی است. این منطق بر موضعی پساتحصلی^۱ استوار است و در عقل‌انگاری انتقادی^۲ ریشه دارد. بر اساس این معرفت‌شناسی، مشاهده بدون پیش‌فرض غیر ممکن است و همه انواع گردآوری داده‌ها، فعالیت‌هایی گزینشی و شامل تفسیرهایی توسط مشاهده‌گرند. گردآوری داده‌های مفید منوط به داشتن ایده‌هایی در این باره است که باید در جستجوی چه بود و لازمه این امر، داشتن نظریه است. مشاهده منسجم و مفید، بدون داشتن نظریه غیر ممکن است. همه مشاهدات گرانبار از نظریه^۳ آند و در یک «افق انتظارات»^۴ خاص رخ می‌دهند. داده‌ها گردآوری می‌شوند تا نظریه‌های ما را بسنجند و اگر نظریه‌ای خطاست، آن را ابطال کنند، نه اینکه به تولید نظریه بینجامند. بر این اساس، علم‌فرایندی از «حدس و ابطال» است؛ یعنی بناکردن نظریه‌ای موقتی و سپس تلاش برای نشان‌دادن بطلان آن. در این میان، نظریه‌هایی که بیشترین انطباق را با داده‌ها دارند به بقاء خود ادامه می‌دهند، اما این به معنای اثبات آنها نیست؛ آنها همواره در معرض ارزیابی انتقادی قرار دارند، زیرا ممکن است در آزمون‌های بعدی شواهدی خلاف آنها پیدا شود. هم منطق استقرائی و هم منطق قیاسی، از حیث معرفت‌شناختی، در پی شناسایی روابط بین پدیده‌ها هستند، اما منطق پس‌کاوی معطوف به شناسایی گرایش‌های موجود در پدیده‌هاست. در منطق‌های استقرائی و قیاسی روابط بین رویدادها یا متغیرها آزمون

1. postpositivist

2. critical rationalism

3. theory-laden

4. horizon of expectations

می شود، اما در منطق پس کاوی تلاش برای اثبات / فهم / نشان دادن وجود ساختارها / مکانیسم های زیربنایی مولد است. منطق پس کاوی، از حیث معرفت شناختی، مبتنی بر ساختن مدل هایی از ساختارها و مکانیسم های واقعی زیربنایی است که می تواند پدیده های قابل مشاهده را تبیین کنند. از منظر منطق پس کاوی، تبیین از طریق نشان دادن اثر متغیرهای مستقل بر متغیرهای وابسته به دست نمی آید، بلکه تنها با فهم ساختارها / مکانیسم هایی که در سیاق های اجتماعی عمل می کنند، حاصل می شود (بلیکی ۲۰۰۰، ۲۰۰۷؛ محمدپور ۱۳۸۹).

پیش فرض های منطق استفاده می با سه منطق دیگر تفاوت اساسی دارد. در واقع می توان منطق استفاده می را از حیث پیش فرض های هستی شناختی و معرفت شناختی در یک طرف و سه منطق دیگر را در نقطه مقابل آن دانست. اگر پیش فرض هستی شناختی سه منطق استقرائی، قیاسی و پس کاوی واقع انگاری است، پیش فرض هستی شناختی منطق استفاده می، بر ساخت انگاری^۱ است؛ این منطق واقعیت اجتماعی را مستقل از معانی و تفاسیر و ذهنیت کنشگران اجتماعی نمی داند. مطابق تعالیم^۲ بر ساخت انگارانه، واقعیت اجتماعی بر ساخته کنشگران اجتماعی است. این واقعیت آفریده آنهاست و مستقل از آنها وجود ندارد. واقعیت اجتماعی محصول فرایندهایی است که از طریق آنها، کنشگران اجتماعی همواره با یکدیگر به مذاکره و توافق درباره معانی کنش ها و وضعیت ها نائل می شوند. واقعیت اجتماعی، مجموعه درهم پیچیده ای از معرفت دوسویه ای است که به صورت اجتماعی بر ساخته می شود و این همان معانی، نمادهای فرهنگی و نهادهای اجتماعی اند. این معانی و تفسیرها روابط اجتماعی را هم تسهیل می کنند و هم ساخت می دهند. واقعیت اجتماعی، جهان نمادین معانی و تفسیرهاست. واقعیت اجتماعی، یک شیء نیست که بتواند به طرق متعدد تفسیر شود، بلکه واقعیت اجتماعی، چیزی جز همین تفسیرها نیست. بر خلاف واقعیت فیزیکی که باید توسط دانشمندان تفسیر شود، واقعیت اجتماعی از پیش تفسیر شده است؛ یعنی قبل از اینکه دانشمندان اجتماعی کار تفسیر خود را شروع کنند، مورد تفسیر قرار گرفته است. پس به طور خلاصه، فرض بر این است که واقعیت اجتماعی توسط مردمی که در متن آن زندگی می کنند، به نحو اجتماعی بر ساخته می شود و در پس کنش ها و پدیده های اجتماعی، معرفتی ضمنی و نامصرح وجود دارد که با استفاده از منطق

1. constructivism
2. doctrine

استفهامی درصدد کشف و توصیف و فهم آن هستیم. پیش‌فرض معرفت‌شناختی منطق استفهامی این است که جایگاه بر ساخت واقعیت اجتماعی در زبان است و معرفت به این واقعیت از طریق فرورفتن به اعماق زبان آن اجتماع به دست می‌آید. بر این اساس، منطق استفهامی شامل بر ساختن نظریه‌ای است که در فعالیت‌ها، زبان و معانی روزمره کنشگران ریشه دارد. از طریق توصیف معانی و تفاسیر روزمره و مشتق کردن مقوله‌ها و مفاهیمی که می‌توانند شالوده فهم و توصیف مسئله مورد نظر باشد، چنین نظریه‌ای حاصل می‌شود (بلیکی ۲۰۰۰، ۲۰۰۷؛ محمدپور ۱۳۸۹).

بنابراین، بر اساس منطق استفهامی، رده‌بندی دانش نه یک نظام مستقل مفهومی، بلکه یک پدیده اجتماعی که محصول جهان اجتماعی است و مستقل از تفاسیر کنشگران اجتماعی مربوطه معنا ندارد، دانسته می‌شود. این بدان معناست که در منطق استفهامی، از نگاه واقع‌انگارانه به رده‌بندی دانش به سود نگاه بر ساخت‌انگارانه انصراف داده می‌شود. نگاه واقع‌انگارانه، رده‌بندی را بازنمایی^۱ جهان واقع دانش می‌داند. بر اساس این نگاه، رده‌بندی از جهانی پرده برمی‌دارد که مستقل از جهان ذهنی ماست؛ یعنی جهان عینی دانش. از منظر واقع‌انگارانه، رده‌بندی همچون «آینه‌ای» است که روابط بین مفاهیم را «بازمی‌تاباند». در مقابل، بر اساس نگاه بر ساخت‌انگارانه، ربط و نسبتی ماهوی و ضروری بین رده‌بندی و جهان واقع دانش وجود ندارد و رده‌بندی، یک نظام یا طرح نیست که به نحوی معصومانه و «آینه‌وار» بازتاب‌دهنده و تصویرکننده روابط بین مفاهیم باشد. بالعکس، در طرح‌های رده‌بندی، معرفتی ضمنی و نامصرح وجود دارد که همان معانی مشترک و بین‌الذهانی کنشگران اجتماعی است. جهان اجتماعی، رده‌بندی دانش را چونان یک بر ساخت اجتماعی قوام می‌دهد. رده‌بندی دانش، تجسم دیدگاه‌های اجتماعی خاصی است که به آن تعین می‌دهد و لذا هر نظام رده‌بندی، تجسم معانی و معارفی سودار و جهت‌مند است. رده‌بندی دانش، یک کنش تفسیری است که در پیوند با جهان کنشگران اجتماعی است و لذا با تاریخ، فرهنگ، روابط اجتماعی و ایدئولوژی نسبت دارد و خودمختار نیست. رده‌بندی خصیصه موجودی مدنی بالطبع است؛ یعنی موجودی که در جهانی مشترک و با معانی و تفاسیر بین‌الذهانی زندگی می‌کند. کنشگران اجتماعی

1. representation

دست‌اندرکارِ رده‌بندی دانش، منتزع از زیست جهان خاص خودشان نبوده‌اند، بلکه افق یک جهان اجتماعی در طرح‌های رده‌بندی آنها پدیدار شده است. در طرح‌های رده‌بندی، یک جهان اجتماعی عیان شده و به جلوه‌گری پرداخته است. این جهان اجتماعی، در زبان تخصصی رده‌بندی دانش تبلور یافته است و از طریق تحلیل این زبان، می‌توان معرفت مستتر در پس آن را آشکار کرد. به‌همین دلیل است که روش تحلیل گفتمان بر ساخت‌انگاره اجتماعی^۱، در منطق استفهامی یکی از پرکاربردترین روش‌هاست.

۵. زمینه کاربرد منطق استفهامی در تحلیل نظام‌های رده‌بندی دانش

اکنون نوبت پاسخ دادن به این پرسش است که زمینه کاربرد منطق استفهامی در تحلیل نظام‌های رده‌بندی دانش چیست؟ در پاسخ باید گفت که پژوهش در باب رده‌بندی دانش، همچون هر حوزه معرفتی دیگر می‌تواند با هدف کسب دو نوع شناخت انجام شود: شناخت مرتبه اول^۲ و شناخت مرتبه دوم^۳. شناخت مرتبه اول، شناختی است که متعلق آن، واقعیت‌های عینی است (حبیبی ۱۳۸۶) و مستقیماً ناظر به یک پدیده متحقق در خارج، فی‌المثل نظام‌های رده‌بندی دانش است که از طریق نوعی تجربه یا آزمون تجربی درباره آن پدیده حاصل آمده است. بخش عمده دانشی که در یک رشته و حرفه علمی تولید می‌شود، از آنجا که معطوف به رفع چالش‌ها و نیازهای عملی معطوف به جهان خارج است، از سنخ شناخت مرتبه اول است. بسیاری از پژوهش‌ها و سنجش‌ها و پیمایش‌هایی که درباره جنبه‌های مختلف رده‌بندی دانش به عمل می‌آید، به کسب این نوع شناخت منجر می‌شود: آنها یا معطوف به ایجاد یک نظام رده‌بندی جدید هستند؛ یا معطوف به بهبود یک نظام رده‌بندی از قبل موجود؛ و یا معطوف به کاربرد یک نظام رده‌بندی از حیث تأثیرش بر کاربران. شناخت مرتبه اول، نوعاً با استفاده از یکی از سه منطق استقرائی، قیاسی و پس‌کاوی حاصل می‌شود. اما این همه دانشی نیست که می‌تواند در یک رشته علمی تولید شود، بلکه در نقطه مقابل شناخت مرتبه اول، نوع دیگری از شناخت وجود دارد که آن را شناخت مرتبه دوم می‌نامیم.

شناخت مرتبه دوم، از آن‌رو به این نام نامیده می‌شود که ناظر به بررسی تحصّلی و

1. social constructivist discourse analysis

2. first-order knowledge

3. second-order knowledge

تجربی یک واقعیت بیرونی نیست، بلکه ناظر به بررسی «انتقادی»^۱ شناخت مرتبه اول است. به عبارت دیگر، متعلق شناخت مرتبه دوم، معارف و شناخت‌های مرتبه اول است (حبیبی ۱۳۸۶). در اینجا، جهان معرفتی ساخته‌شده در درون یک رشته علمی، به جای جهان واقعی خارجی متعلق شناسایی ما قرار می‌گیرد. به عنوان مثال، اگر در شناخت مرتبه اول، واقعیت عینی رده‌بندی دانش را به محک تجربه مورد بررسی قرار می‌دهیم، در شناخت مرتبه دوم، بدنه معرفتی حاصل از این شناخت مرتبه اول درباره رده‌بندی دانش را مورد تأمل نقادانه قرار می‌دهیم. در واقع شناخت مرتبه دوم، «خوداندیشی»^۲ حوزه‌های معرفتی نسبت به دانش تولیدشده در درون مرزهای خودشان است. هر حوزه معرفتی‌ای به این شناخت انتقادی خوداندیشانه مرتبه دوم نیاز دارد تا بتواند به رابطه‌ای خودآگاهانه با تولیدات فکریش دست یابد و آنها را به محک نقد بزند تا نظر و عمل در آن رشته/حرفه علمی، بر مبنای مستحکمی استوار شود. رده‌بندی دانش نیز از این اصل مستثنا نیست. شناخت مرتبه دوم، نوعاً با استفاده از منطق استفهایی حاصل می‌شود.

شناخت مرتبه اول، اغلب در ضمن غفلت از مبادی^۳ آ‌ی حاصل می‌شود که به عنوان شرایط امکان^۴ چنین شناختی عمل می‌کنند. لذا از جمله مسائلی که شناخت انتقادی خوداندیشانه مرتبه دوم عهده‌دار پژوهش درباره آن است، مبادی حاکم بر شناخت مرتبه اول است. مبادی، زیربنای تجربه و استدلال را برای کسب شناخت مرتبه اول تشکیل می‌دهند (ابراهیمی دینانی ۱۳۸۰، ج. ۱)، بی‌آنکه برای خود آنها استدلال شده باشد. به عبارت دیگر، مبادی، اصولی «بدیهی پنداشته‌شده» اند که دانشمندان و پژوهشگران در یک رشته علمی، درباره آنها اجماع دارند و مسائل علمی را با اتکا به آنها مورد بحث و بررسی قرار می‌دهند. یکی از مهم‌ترین زمینه‌های استحصال شناخت خوداندیشانه مرتبه دوم، پرسش از مبادی حاکم بر شناخت مرتبه اول است. رده‌بندی دانش، به عنوان حوزه

1. critical
2. reflection
3. principles
4. conditions of possibility

معرفتی‌ای که در آن عمدتاً به شناختِ مرتبهٔ اول اهتمام شده است^۱ نیز نیازمند پرسش نقادانه از مبادی‌ای است که در برساختن^۲ اش نقش اساسی داشته‌اند و این پرسش نقادانه از نحوهٔ ساخت مبادیِ شناختِ مرتبهٔ اول در حوزهٔ رده‌بندی دانش، با استفاده از منطق استفهامی انجام می‌گیرد.

به‌عنوان یک نمونه، می‌توان از منطق استفهامی برای تحلیل نحوهٔ برساخته‌شدن مبادیِ نظریهٔ مدرنِ رده‌بندی و نقادیِ آن بر اساس تفکر پست‌مدرن استفاده کرد. در علم اطلاعات و دانش‌شناسی سه بن‌مایهٔ^۳ اصلی را می‌توان در حوزهٔ رده‌بندی دانش ذکر کرد که در حکم مبادی این حوزه عمل می‌کنند. این سه عبارت‌اند از: بازنمایی^۴، عینیت^۵ و جهان‌شمولی^۶. اینها از عناصر بنیادین در برساختِ گفتمانی^۷ رده‌بندی دانش در علم اطلاعات و دانش‌شناسی بوده‌اند. به کمک منطق استفهامی، می‌توان نحوهٔ ساخت این بن‌مایه‌ها را «تفسیر» و «فهم» کرد.

به‌عنوان مثال، از طریق فهم نحوهٔ صورت‌بندی کلامیِ مفهومِ بازنمایی، می‌توان نحوهٔ برساختِ آن را فهم کرد. طبق بن‌مایهٔ بازنمایی، رده‌بندی دانش بازنمایی‌کنندهٔ جهان دانش

۱. با نگاهی گذرا به متون نگاشته‌شده در زمینهٔ رده‌بندی دانش، معلوم می‌شود که اغلب این متون با رویکردی عمل‌باورانه نوشته شده‌اند؛ یعنی عمدتاً حول محور «چگونه رده‌بندی کنیم؟» سازمان یافته‌اند. وقتی مسئلهٔ «چگونگی» در کانون توجه قرار می‌گیرد، پای شناخت «تحصّلی» نیز به میان می‌آید؛ یعنی شناختی که با اتکا به تجربهٔ حسیِ معطوف به «داده‌ها» یا «فاکت‌های» متحقق در جهان خارج (مثلاً ایجاد، بهبود و کاربرد نظام‌های رده‌بندی)، حاصل می‌شود و در نهایت، در خدمت حل مسائل عملی و کاربردی است؛ یعنی همان شناختِ مرتبهٔ اول که پیش‌تر بحث شد.

2. construction

3. theme

4. representation

5. objectivity

6. universality

7. discursive construction

دانسته می‌شود. برای مثال، در مقدمه رده‌بندی ده‌دی دیویی^۱ (۲۰۱۱) که به تبیین «اصول اساسی» (مبادی) این رده‌بندی پرداخته، رده‌بندی به‌عنوان سیستمی برای سازماندهی دانشی که به‌صورت‌های مختلف «بازنمایی» شده (به‌عنوان مثال، کتاب‌ها، اسناد و منابع الکترونیکی)، تعریف شده است. در موضعی دیگر و در تعریف مفهوم «نشانه‌گذاری»^۲، بیان شده که نشانه‌گذاری سیستمی از نمادها^۳ است که برای «بازنمایی» رده‌ها در سیستم رده‌بندی به‌کار گرفته می‌شود. آنچه از کنار هم نشان‌دهنده این دو تعریف نتیجه می‌شود، این است که رده‌بندی، «بازنمایی بازنمایی»^۴ است: رده‌بندی با استفاده از یک سیستم نشانه‌گذاری که بیانگر معنای هر رده و رابطه آن با سایر رده‌هاست، به بازنمایی منابع دانش که خود نوعی بازنمایی هستند، می‌پردازد.

در مورد مفهوم عینیت نیز می‌توان به همین شیوه عمل کرد. طبق بن‌مایه عینیت، بازنمایی‌ای که رده‌بندی رقم می‌زند، بازنمایی‌ای عینی، بی‌طرف و مطابق با واقع است. اگر بپذیریم که بازنمایی از «اصول اساسی» (مبادی) رده‌بندی‌هاست، پس می‌توان پذیرفت که عینیت نیز جزو ارکان رده‌بندی‌هاست، زیرا جایی که مسئله بازنمایی به میان می‌آید، مسئله مطابقت بازنمایی با آنچه که درصدد بازنمایی آن هستیم (مطابقت تصویر با صورت) نیز مطرح می‌شود. در متون مربوطه، این مسئله دیده می‌شود که چه تضمینی هست که سیستم رده‌بندی با جهان «دانش واقعاً موجود» مطابقت داشته باشد و به دور از سوگیری، و

۱. Dewey Decimal Classification (D.D.C.): از آن‌رو در اینجا و در بندهای آتی از رده‌بندی ده‌دی

دیویی (۲۰۱۱) به‌عنوان شاهد مثال استفاده کرده‌ام که این رده‌بندی، بر اساس آنچه در مقدمه ویرایش ۲۳ (منتشر شده در سال ۲۰۱۱) آن ذکر شده، پرستفاده‌ترین سیستم رده‌بندی در جهان است و کتابخانه‌های بیش از ۱۳۸ کشور برای سازماندهی و دسترس‌پذیرسازی مجموعه‌هایشان از این رده‌بندی استفاده می‌کنند. همچنین، در کتابشناسی‌های ملی بیش از ۶۰ کشور از شماره‌های رده‌بندی ده‌دی دیویی استفاده می‌شود. ویرایش‌های کامل یا خلاصه این رده‌بندی به بیش از ۳۰ زبان ترجمه شده است؛ از جمله به عربی، فرانسه، آلمانی، یونانی، عبری، ایسلندی، اندونزیایی، ایتالیایی، نروژی، روسی، اسپانیولی، سوئدی، ترکی و ویتنامی.

2. notation

3. symbols

4. representation of representation

به نحوی بی طرف، بازتاب دهنده عینی آن باشد. یکی از پاسخ‌ها «تضمین نوشتارگانی»^۱ (یا بنا به ترجمه رایج، «پشتوانه انتشاراتی») بوده است. بدین معنا که اگر می‌خواهیم عینیت سیستم رده‌بندی تضمین شود، باید فقط رده‌هایی را در آن بگنجانیم که در جهان دانش واقعاً موجود، دارای مابازاء نوشتارگانی هستند و درباره‌شان متون مکتوب وجود دارد (مدیرامانی ۱۳۸۱). هدف ما در اینجا، تمرکز روی مسئله «تضمین نوشتارگانی» نیست، بلکه تأکید بر این است که چنین مسئله‌ای، نمونه‌ای از دغدغه عینیت در رده‌بندی دانش است.

در مورد مفهوم جهان‌شمولی نیز می‌توان به همان نحو پیشین عمل کرد. طبق بن مایه جهان‌شمولی، قواعد واحدی برای بازنمایی جهان دانش در همه حوزه‌های معرفتی وجود دارد و با استفاده از این قواعد، می‌توان نظام‌های عام و جهان‌شمول رده‌بندی را ایجاد کرد. سیستم‌های عام رده‌بندی دانش، مانند رده‌بندی دهدهی دیویی یا رده‌بندی کتابخانه کنگره^۲، بر اساس این اصل شکل گرفته‌اند. به عنوان نمونه، در رده‌بندی دهدهی دیویی (۲۰۱۱)، «جهان‌شمولی» و «عمومیت»^۳، جزو «اصول اساسی» (مبادی) شمرده شده‌اند. در مقدمه این رده‌بندی، از آن به عنوان یک «ابزار عام سازماندهی دانش»^۴ (Dewey 2011, V. 1, xliii, 1) یاد شده است. در موضعی دیگر از مقدمه این رده‌بندی، شاهد تأکید بر مفهوم «زبان جهان‌شمول»^۵ هستیم: «نشانه‌گذاری، زبانی جهان‌شمول برای شناساندن یک رده و سایر رده‌های مرتبط عرضه می‌دارد، صرف‌نظر از اینکه واژه‌ها یا زبان‌های مختلفی برای توصیف آن رده می‌توانند مورد استفاده قرار گیرند» (همان).

اما علاوه بر پی‌گیری ظهورات متنی مفاهیمی نظیر مفاهیم سه‌گانه فوق‌الذکر و بر ساخت گفتمانی آنها به عنوان مبادی حوزه رده‌بندی دانش، می‌توان از منطق استفاده‌ای برای عیان کردن ریشه‌های تاریخی این بر ساخت گفتمانی نیز استفاده کرد. سه بن مایه فوق‌الذکر فاقد ریشه‌های تاریخی نیستند. باور به انسان به عنوان سوژه و نقش مرکزی او به عنوان بازنمایی‌کننده موجودات دیگر به عنوان ابژه، با هدف حصول دانش عینی و کشف

1. literary warrant

2. Library of Congress Classification

3. generality

4. general knowledge organization tool

5. universal language

قوانین طبیعی جهان‌شمول جهت تسلط و نظم‌دهی به موجودات، رقم‌زننده حیات فکری مدرنیته بوده است (احمدی ۱۳۸۰؛ بازرگانی ۱۳۸۹؛ پازوکی ۱۳۷۹؛ سولومون^۱ ۱۹۸۸). نتیجه اینکه، گفتمان مدرن رده‌بندی دانش در علم کتابداری و اطلاع‌رسانی در مدرنیته فلسفی ریشه دارد، به‌طوری که برخی متفکران (Mai 2011) از «مدرنیته رده‌بندی» سخن گفته‌اند.

لیکن منطق استفاده‌ای صرفاً به «توصیف» و «فهم» بر ساخت‌های گفتمانی بسنده نمی‌کند، بلکه به «نقادی» آنها نیز اهتمام می‌ورزد. به‌عنوان مثال، با معلوم‌شدن این نکته که شناخت مرتبه اول تولیدشده در حوزه رده‌بندی دانش، مبتنی بر مبادی‌ای است که آن هم خود در مدرنیته فلسفی ریشه دارد، می‌توان یک گام دیگر به جلو برداشت و برای بررسی مرتبه دوم آن به‌نحو انتقادی و خوداندیشانه، تفکر پست‌مدرن را به کار گرفت؛ چراکه تفکر پست‌مدرن، با پشت کردن به شکل‌های از پیش پذیرفته‌شده مدرن (لیوتار^۲ ۱۹۸۶) و از طریق خودآگاهی و خوداندیشی، بحران تفکر مدرن و قابل مناقشه‌بودن بسیاری از مسلمات مدرن را که تا به حال بدیهی پنداشته می‌شده‌اند، پیش چشم ما نمایان می‌کند (لاوسن^۳ ۱۹۸۵). اگر مدرنیته را نواحی مداوم بدانیم، پست‌مدرن لازمه مدرنیته خواهد بود، زیرا نواحی مدرنیته، به نقد و نفی مدرنیته (زمانی که مدرنیته خود به نوعی سنت بدل می‌شود) می‌انجامد و این، همان جریان پست‌مدرن است. پست‌مدرنیته، مدرنیته خودآگاه است؛ مدرنیته‌ای که به محدودیت‌های خودش می‌اندیشد و آنها را مورد چالش و نقد قرار می‌دهد. وضعیت پست‌مدرن، وضعیت خوداندیشی و درخودنگری مدرنیته است (احمدی ۱۳۸۰ الف؛ جهان‌بگلو ۱۳۸۸؛ داوری اردکانی ۱۳۸۳، ۱۳۹۱). به بیان آگنیش هلر «پسامدرنیته مرحله‌ای نیست که در پی مدرنیته آمده باشد، و جریان مدرنیته هم نیست؛ بلکه مدرن است. دقیق‌تر بگوییم، دیدگاه پسامدرن را شاید به بهترین وجه بتوان به‌عنوان آگاهی درخودنگر خود مدرنیته توصیف کرد. پسامدرنیته نوعی از مدرنیته است که خود را به شیوه‌ای سقراطی مورد شناسایی قرار می‌دهد، چون اگر هیچ چیز نداند، دست‌کم می‌داند که بسیار کم می‌داند» (Agnes Heller 1999, 22).

1. Solomon
2. Lyotard
3. Lawson

با توجه به نکات فوق و نیز با در نظر داشتن اینکه بن‌مایه‌های مدرن بازنمایی، عینیت و جهان‌شمولی، در کانون نقادی تفکر پست‌مدرن قرار دارند (آودی^۱؛ ۱۹۹۶؛ Rosenau، ۱۹۹۲)، می‌توانیم بگوییم که منطق استفهامی، علاوه بر توصیف و فهم نحوهٔ بساخت گفتمان مدرن رده‌بندی دانش، می‌تواند با نقادی این بساخت با اتکا به تفکر پست‌مدرن، به پروژهٔ خوداندیشی رشتهٔ کتابداری و اطلاع‌رسانی برای خودآگاهی از مرزها و محدوده‌های فکری‌اش کمک کند. و البته این فقط یکی از زمینه‌های کاربرد منطق استفهامی در تحلیل نظام‌های رده‌بندی دانش است که به‌عنوان مثال و برای تقریب به ذهن در اینجا ذکر شد. اکنون پس از ذکر این مثال، لایه‌های روش‌شناختی منطق استفهامی را در زیر مورد بحث قرار خواهیم داد.

۶. لایهٔ اول: پرسش پژوهش

اصولاً هر پژوهشی در پی پاسخ‌گویی به پرسش(های) خاصی است. پژوهش با پرسش آغاز می‌شود و پرسش‌ها، بنای پژوهش را می‌گذارند. هر یک از منطق‌های پژوهشی، برای پاسخ‌گویی به پرسش خاصی مناسب است. همچنین، پرسش‌های پژوهش در جهت‌گیری، تعیین اهداف، و روش‌های پژوهش نقش اساسی دارند. با توجه به پرسش‌هاست که مراحل پژوهش سامان داده می‌شود. به‌طور کلی پرسش‌های پژوهش را می‌توان به سه نوع تقسیم کرد: الف) پرسش‌های «چیست»^۲، ب) پرسش‌های «چرا» و پ) پرسش‌های «چگونه» (بلیکی ۲۰۰۰، ۲۰۰۷).

هر یک از انواع سه‌گانهٔ پرسش‌های پژوهش، اهداف پژوهشی خاص خود را دنبال می‌کند. پرسش‌های «چیست» در پی اکتشاف، توصیف^۳، یا فهم^۴ اند؛ پرسش‌های «چرا» در پی تبیین^۵ اند؛ و پرسش‌های «چگونه» در پی تغییر^۶ و مداخله^۷ اند.

1. Audi

۲. پرسش‌های «چه کسی»، «چه چیزی»، «کی»، «کجا»، «چندتا» و «چقدر» نیز صورتی از پرسش «چیست» اند (بلیکی ۲۰۰۰).

3. description

4. understanding

5. explanation

6. change

7. intervention

هر منطق پژوهشی‌ای با گونه‌ خاصی از پرسش‌ها تالائم دارد. منطق استقرائی را می‌توان به هدف اکتشاف یا توصیف در پاسخ به پرسش «چیست» و در مواردی هم به هدف تبیین در پاسخ به پرسش «چرا» به کار برد. منطق قیاسی را می‌توان با هدف تبیین در پاسخ به پرسش «چرا» و در مواردی هم با هدف مداخله و تغییر در پاسخ به پرسش «چگونه» به کار برد. منطق پس‌کاوی را می‌توان با هدف تبیین پدیده‌های قابل مشاهده با ارجاع به ساختارها و مکانیسم‌های واقعی زیربنایی، در پاسخ به پرسش «چرا» به کار برد. و در نهایت، منطق استفه‌امی را می‌توان با هدف فهم و توصیف، در پاسخ به پرسش «چیست» به کار برد (بلیکی ۲۰۰۰، ۲۰۰۷). بنابراین، در لایه اول روش‌شناسی منطق استفه‌امی، با پرسش چیست سر و کار داریم. در مثالی که در بخش قبل ذکر شد، هدف این بود که با استفاده از منطق استفه‌امی، بر ساخت گفتمانی رده‌بندی دانش با محوریت مفاهیم بازنمایی، عینیت و جهان‌شمولی به عنوان سه بن‌مایه اصلی مدرنیته فلسفی، مورد توصیف و فهم قرار گیرد، و سپس این توصیف و فهم، زمینه نقادی پست‌مدرن آن را فراهم آورد. در نهایت، این نقادی و فهم، می‌تواند کارکرد «رهایی‌بخشی»^۱ داشته باشد، چرا که فهم درست پدیده‌ها، زمینه کنش (پراکسیس) رهایی‌بخش را فراهم می‌کند و اصولاً «بدون فهم استوار، رهایی مسئله‌دار می‌شود» (بلیکی ۲۰۰۰، ۱۶۶).

۷. لایه دوم: فایده پژوهش

فایده پژوهش با پاسخ‌دادن به این پرسش مشخص می‌شود که «پژوهش چه دستاوردی برای برخی گروه‌ها، سازمان‌ها، اجتماعات یا کل جامعه خواهد داشت؟». در منطق استفه‌امی، فایده پژوهش الزاماً از حیث دگرگون کردن «عمل» مورد توجه قرار نمی‌گیرد، بلکه دگرگون کردن «دانش» و «بیش» کنشگران اجتماعی دارای اولویت است. به عبارت دیگر، در پژوهش‌های استفه‌امی، سعی می‌شود از طریق توصیف و فهم نحوه بر ساخته شدن پدیده‌های اجتماعی، دانش و بینش کنشگران پالایش یابد و عقلانی تر شود (بلیکی ۲۰۰۰). به بیان دقیق تر، فایده منطق استفه‌امی، «اصلاح آگاهی» است. این اصطلاح، یک اصطلاح مارکسی است. مارکس معتقد است که وظیفه تفکر در حال حاضر، نقادی بی‌رحمانه وضع موجود است. این نقادی به شکل «اصلاح آگاهی» پیش می‌رود؛ یعنی

1. emancipation

«آگاه کردن جهان نسبت به آگاهی خودش و بیدار کردن آن از رؤیاهایش و توضیح و تبیین اعمال و افعال آن به خود آن» (مارکس^۱، ۱۸۴۳، ۳۲). تفکر در مقام «اصلاح آگاهی»، قریب به چیزی است که رورتی^۲ فلسفه «تهذیب کننده»^۳ می نامد و آن را در مقابل فلسفه «سازنده»^۴ می نهد (۱۹۷۸). فلسفه تهذیب کننده، آن نوع تفکری است که به جای ساختن «بنیادی» برای شهودها و عادت های رایج از طریق نظام ها و طرح های فلسفی، مشهورات و مسلمات جزمی و مسئله دار^۵ را به پرسش می گیرد و به رهایی بخشی جامعه از این قییل باورها کمک می کند. با رجوع به مثال مورد بحث مان، می توان فایده پژوهش در برساخت گفتمانی نظریه رده بندی مدرن را «اصلاح آگاهی» جامعه کتابداری و اطلاع رسانی درباره رده بندی دانش دانست. همچنان که نیکولاس رشر^۶ (۲۰۰۶) خاطرنشان کرده است، علی رغم اینکه در عصر جدید، فیلسوفانی مانند بیکن، هابز، لاک، دکارت، لایبنیتس، اسپینوزا، کانت، دالامبر، فیشته، شلینگ، هگل، و اسپنسر به رده بندی دانش اهتمام داشتند (برای شرح تاریخی نظام های رده بندی دانش مطرح شده توسط فیلسوفان بنگرید به: ۱۹۰۴ Flint)، لیکن از اواخر قرن نوزدهم، فیلسوفان غربی، دیگر به ارائه نظام های رده بندی دانش نپرداختند. علت این امر، رشد علوم در طی قرن نوزدهم و تکثیر شاخه های مختلف آنها بود که به موجب آن، فلسفه از مقام «ملکه علوم»^۷ عزل شد و فیلسوفان وظیفه تقسیم بندی رده بندی دانش ها را به کتابداران واگذار کردند. لذا این برهه، یعنی انتهای قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم، که طی آن مباحث رده بندی دانش از فلسفه به کتابداری منتقل می شود، حائز اهمیت است و می توان بررسی کرد که در این برهه، هویت رده بندی دانش، به عنوان هسته مرکزی هویت کتابداری مدرن، بر اساس چه آموزه های فلسفی ای شکل گرفت. این هویت شناسی که از آن تحت عنوان درخودنگری انتقادی رشته کتابداری و اطلاع رسانی یاد شد، مقدمات لازم برای «اصلاح آگاهی» کتابداری و اطلاع رسانی مدرن را فراهم می کند. متخصصان کتابداری و اطلاع رسانی از طریق این اصلاح آگاهی، می توانند

1. Marx
2. Rorty
3. edifying
4. constructive
5. problematic
6. Nicholas Rescher
7. queen of the sciences

بینش‌ها و بصیرت‌های لازم برای بازبینی و تدوین مجدد هندسه معرفتی حوزه رده‌بندی دانش را در خود ایجاد کنند.

۸. لایه سوم: اهمیت پژوهش

در توضیح اهمیت پژوهش، در واقع بیان می‌کنیم که دستاوردهای پژوهش چه ارزشی دارند؛ توجیه ارزش دستاوردهای پژوهش، بیان اهمیت پژوهش است (بلیکی ۲۰۰۰). از یک پژوهش انتقادی درخودنگرانه که بر مبنای منطق استفهایی انجام می‌شود، انتظار نمی‌رود که همچون پژوهش‌های تحصیلی، نتایج عاجلی به بار آورد. در مثالی که ذکر کردیم، اگر پیکره جدیدی از معارف درخودنگرانه دربارهٔ بساخت گفتمانی رده‌بندی دانش خلق شود و در این زمینه «اصلاح آگاهی» صورت گیرد، بینشی انتقادی حاصل خواهد شد که به اهل حرفه کتابداری و اطلاع‌رسانی کمک می‌کند به عنوان انسان، عقلانی‌تر و انسانی‌تر زندگی کنند. چنین پژوهشی، کارافزا نیست، بلکه بیدارکننده است. استحصال شناخت درخودنگرانه دربارهٔ محدوده‌ها و مرزهای رده‌بندی دانش، به معنای گسترش مرزهای دانش مرتبه دوم در علم کتابداری و اطلاع‌رسانی است که امید می‌رود در نهایت، به بهبود کنش (پرکتیس) حرفه‌ای منجر شود. در اینجا، مفهوم «رهایی بخشی» از اهمیتی ویژه برخوردار است. پژوهش استفهایی، پژوهشی رهایی بخش است، بدین معنا که از طریق نشان دادن چارچوب‌های فرهنگی-اجتماعی-تاریخی گفتمان رده‌بندی دانش، به متخصصان و حرفه‌مندان این حوزه کمک می‌کند به خودآگاهی برسند و به واسطهٔ این خودآگاهی بتوانند از محدودیت‌های تحمیلی ناشی از این چارچوب‌ها رهایی پیدا کرده و آزادانه‌تر (و لذا انسانی‌تر) بیندیشند و عمل کنند.

۹. لایه چهارم: جهت‌گیری پژوهش

جهت‌گیری پژوهش به نقش و موضعی که پژوهشگر در فرایند پژوهش اتخاذ می‌کند، دلالت دارد. پژوهشگر می‌تواند مواضع و نقش‌های مختلفی داشته باشد. به عنوان مثال، در منطق‌های استقرائی و قیاسی، که جریان غالب پژوهش در علوم اجتماعی را راهبری می‌کنند، پژوهشگر یک «مشاهده‌گر منفصل»^۱ است؛ یعنی یک ناظر خشی و

1. detached observer

بی طرف که باید عینیت پژوهش را تضمین کند (بلیکی ۲۰۰۰). اما در منطق استفهامی، پژوهشگر نمی تواند چنین نقشی داشته باشد، زیرا این نوع پژوهش درصدد است از طریق توصیف و فهم معرفت ضمنی و نامصرح نهفته در نظام های رده بندی دانش معرفت درخودنگرانه انتقادی راجع به رده بندی ارائه کند و از این طریق، به رهایی بخشی و بهبود کنش حرفه ای کمک نماید. بنابراین، می توان گفت که پژوهش استفهامی دارای جهت گیری درخودنگرانه و انتقادی است که در آن، پژوهشگر نقش «شریک متفکر»^۱ را ایفا می کند؛ یعنی پژوهشگر، متفکری است که با ذی نفعان پژوهش برای تغییر زندگی شان در جهت رهایی، شراکت می کند. بر اساس جهت گیری انتقادی، پژوهش باید بخشی از فرایند آگاهی بخشی رهایی بخش باشد؛ هم برای پژوهشگر به عنوان عامل پژوهش، و هم برای سایر افرادی که به نوعی با موضوع پژوهش مرتبط اند. لازمه این امر، خوداندیشی^۲ است؛ یعنی نظارت بر روند جاری زندگی اجتماعی در مقام پژوهشگر. پژوهشگر در نقش شریک متفکر، به کنشگران اجتماعی کمک می کند از طریق فهم نحوه بر ساخت پدیده های اجتماعی، نیروها و نهادهای مؤثر بر تکوین ذهنیت و کنش هایشان را بشناسند و پی ببرند که بر ساخت اجتماعی واقعیت، چگونه افق نگاه و عمل شان را محدود ساخته است و تا حد امکان بکوشند فاصله انتقادی شان را با این نیروها و محدودیت ها حفظ کنند (بلیکی ۲۰۰۰). سازندگان و بهره گیران از نظام های رده بندی، تحت تأثیر مفاهیم و کنش هایی هستند که بر قول و فعل شان اثر می گذارند و جهت گیری درخودنگرانه و انتقادی منطق استفهامی کمک به آنهاست تا در این زمینه به درکی انتقادی و رهایی بخش برسند.

۱۰. لایه پنجم: روش

پیش تر گفته شد که نسبت روش شناسی و روش، نسبت عموم و خصوص مطلق است. روش شناسی، کل منطق پژوهش را تحت پوشش قرار می دهد، حال آنکه روش، به فنون و مراحل داده یابی و داده کاوی اطلاق می شود. در منطق استفهامی، از هر روشی نمی توان استفاده کرد، بلکه روش هایی بیشتر کاربرد دارند که دارای گرایش تفسیری اند.

1. reflective partner
2. reflexivity

از اهم روش‌هایی که در منطق استفهایی مورد استفاده قرار می‌گیرند، می‌توان به هرمنوتیک، پدیدارشناسی^۱، تحلیل گفتمان، تحلیل گفتگو^۲، و قوم‌نگاری^۳ اشاره کرد. این روش‌ها که در منطق استفهایی مورد استفاده قرار می‌گیرند، روش‌های کیفی هستند. کیفی یا کمی بودن روش، به مبانی، منطق، رویکرد و جهت‌گیری آنها بر نمی‌گردد، بلکه به نوع داده‌ها و فرایند گردآوری و تحلیل آنها مربوط می‌شود؛ یعنی کیفی یا کمی بودن، از مقوله «روش» است، نه «روش‌شناسی».

در پژوهش‌های کمی با داده‌های عددی سروکار داریم و می‌خواهیم جنبه‌هایی از پدیده‌ها و واقعیت‌های اجتماعی را با شمارش و اندازه‌گیری آنها مورد بررسی قرار دهیم. اما در پژوهش‌های کیفی با داده‌های متنی سروکار داریم و در صدد ارائه توصیف‌های استدلالی و کشف معانی و تفسیرهای کنشگران اجتماعی هستیم. پژوهش‌های کمی، ماهیت ساخت‌یافته دارند و به‌موجب همین امر، قالبی خشک، انعطاف‌ناپذیر و ازپیش‌تعیین‌شده برای گردآوری و تحلیل داده‌ها به کار می‌گیرند و می‌خواهند از این طریق، عینیت و تکرارپذیری پژوهش را تضمین کنند. در مقابل، پژوهش‌های کیفی بازتر و انعطاف‌پذیرترند و ممکن است پژوهشگر، تصور محدودی از نقطه آغاز، نحوه پیشبرد کار و نقطه پایان پژوهش در ذهن داشته باشد، و به موازات پیشرفت پژوهش ساخت‌یافتگی مناسب نیز در آن ایجاد شود. پژوهش کیفی نوعی فرایند یادگیری است و پژوهشگر اجازه می‌دهد مفاهیم، ایده‌ها و نظریه‌ها مطابق منطق خودشان رشد و نمو کنند، نه اینکه قالبی خشک و ازپیش‌تعیین‌شده را به آنها تحمیل کند (بلیکی ۲۰۰۰). از آنجا که در منطق استفهایی نوعاً با داده‌های متنی سروکار داریم و به‌جای شمارش و اندازه‌گیری، به ارائه توصیف‌های مفهومی و استدلال‌های نظری و عقلی می‌پردازیم، در این نوع منطق، بیشتر از روش‌های کیفی استفاده می‌شود. همان‌طور که در مثال مربوط به تحلیل برساخت گفتمانی رده‌بندی دانش دیدیم، پی‌گیری ظهورات مفاهیمی مانند بازنمایی، عینیت و جهان‌شمولی از طریق متون و نوشتارگان حوزه رده‌بندی میسر است. متون نظری نگاشته‌شده درباره رده‌بندی دانش در مرحله آغازین کتابداری جدید، یعنی اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن

1. phenomenology
2. conversation analysis
3. ethnography

بیستم، توسط نظریه پردازان بزرگ حوزه سازماندهی و رده بندی دانش، مانند چارلز آمی کاتر^۱، ملویل دیویی^۲، ارنست ریچاردسون^۳، پل آتله^۴، و هنری اولین بلیس^۵ می تواند منبعی برای گردآوری این داده های متنی محسوب شود. داده های متنی، از قبیل مفاهیم و کلمات بیان شده در آثار این افراد را می توان نشانه های به جامانده از فعالیت اجتماعی رده بندی دانش دانست که می توانند راهگشای فهم بر ساخت اجتماعی نظام های رده بندی باشند.

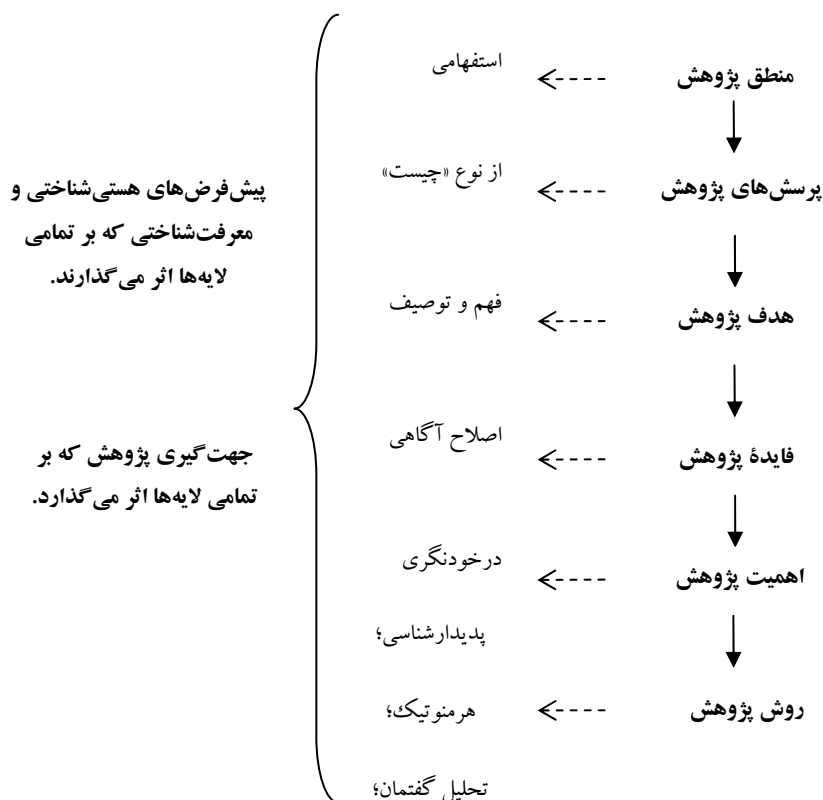
نکته مهم درباره روش های کیفی مورد استفاده در منطق استفهامی، عدم نیاز آنها به شیوه های معمول نمونه گیری است. در منطق استفهامی تصمیم گیری درباره اینکه داده های متنی با چه حجمی از منابع مختلف گردآوری شود، فرمولی کلی که از همان ابتدای امر روشن باشد، ندارد، بلکه همراه با پیشرفت کار، در این باره تصمیم گرفته می شود. در واقع پژوهشگر پیوسته داده های خود را گردآوری و تحلیل می کند و تصمیم می گیرد در مراحل بعدی چه داده هایی را گردآوری کند. آنچه در این فرایند اهمیت دارد، «اشباع نظری»^۶ است؛ یعنی گردآوری داده ها تا جایی ادامه می یابد و متون و گزاره های جدید تا جایی افزوده می شوند که دیگر بینش و بصیرت جدیدی افزوده نشود و مشخص شود که دیگر چیز تازه ای کشف نمی شود و ویژگی ها و ابعاد مقوله مورد نظر به خوبی پرورش پیدا کرده است (استراوس و کربین^۷ ۱۹۹۰؛ بلیکی ۲۰۰۰).

۱۱. نتیجه گیری

تصویر ۱، لایه های «روش شناختی» منطق استفهامی در تحلیل نظام های رده بندی دانش را به طور خلاصه نشان می دهد. این لایه ها یک کل ارگانیک را تشکیل می دهند که آن را منطق استفهامی می نامیم. این کل، به عنوان «روش شناسی»، بنیادی تر و عام تر از «روش» است؛ روش، تنها در چارچوب این کل شأن روش پیدا می کند. اگر روش در نسبت با کلیت روش شناختی قرار نگیرد، پژوهش به فرایندی مکانیکی بدل می شود که در نسبتش با واقعیت، فاقد روشنگری است. بنابراین، پژوهش درباره رده بندی دانش، اگر

1. Charles Ammi Cutter (1837-1903)
2. Melvil Dewey (1851-1931)
3. Ernest C. Richardson (1860-1939)
4. Paul Otlet (1868-1944)
5. Henry Evelyn Bliss (1870-1955)
6. theoretical saturation
7. Strauss & Corbin

می‌خواهد روش‌نگر باشد و بینش، دانش، و کنش جامعه علمی را دگرگون کند، باید به‌جای تمرکز صرف بر «روش»، به کلِ ارگانیکِ «روش‌شناختی» توجه کند.



تصویر ۱. لایه‌های روش‌شناختی منطق استفهایی در تحلیل نظام‌های رده‌بندی دانش

با وجود این، صرفِ توجه به روش‌شناسی کافی نیست، بلکه حوزه رده‌بندی دانش باید به روی منطق‌های جدید روش‌شناختی، در مقابلِ انواعِ قدیمی‌ترِ استقرا، قیاس، و پس‌کاوی گشوده باشد و از مزایای آنها بهره‌برد. منطق استفهایی، برخلاف منطق استقرائی، قیاسی، و پس‌کاوی، به دنبال تبیین واقعیت مستقل از کنشگران اجتماعی نیست،

بلکه قصد فهم نحوهٔ بر ساخت پدیده‌های اجتماعی این کنشگران را دارد. وجه بدیع و انقلابی کاربرد منطق استفهامی در تحلیل نظام‌های رده‌بندی دانش، همین نوع مواجههٔ تفسیرانگارانه و بر ساخت‌انگارانهٔ آن است که کمک می‌کند رده‌بندی دانش را به‌عنوان یک بر ساخت اجتماعی تحلیل کنیم. تحلیل بر ساخت‌انگارانهٔ نظام‌های رده‌بندی دانش به فهم این معنا کمک می‌کند که نظام‌های رده‌بندی، نظام‌های عینی مطلق استعلا یافته از زمان و مکان (اجتماع و فرهنگ) نیستند، بلکه نظام‌هایی هستند که شرایط فرهنگی و اجتماعی حاکم بر تولیدشان، آنها را مقید و مشروط می‌سازد. این دریافت، علاوه بر ارزش نظری، حاوی این دلالت اخلاقی نیز هست که هر نظام رده‌بندی دانش، محدود به حدود هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی خاص خودش است و باید رده‌بندی‌های «دیگر»، مبتنی بر حدود هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی «دیگر» را نیز به رسمیت شناخت و برایش حق حیات قائل شد. این همان «اصلاح آگاهی» است که از پژوهش درخودنگرانه انتقادی که به‌وسیلهٔ منطق استفهامی انجام می‌شود، انتظار می‌رود.

فهرست منابع

- آودی، رابرت. ۱۹۹۶. پست‌مدرن: یک تعریف دایره‌المعارفی. در پست‌مدرنیته و پست‌مدرنیسم: تعاریف، نظریه‌ها و کاربردها، ترجمه و تدوین حسینعلی نودری. ۱۳۸۰، ۲۷-۳۱. تهران: نقش جهان.
- ابراهیمی دینانی، غلامحسین. ۱۳۸۰. قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی. ۲ ج. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- احمدی، بابک. ۱۳۸۰. معمای مدرنیته. تهران: مرکز.
- _____ ۱۳۸۰ الف. مدرنیته و اندیشه انتقادی. تهران: مرکز.
- استراوس، آنسلم، و جولیت کورین. ۱۹۹۰. مبانی پژوهش کیفی: فنون و مراحل تولید نظریه زمینه‌ای. ترجمهٔ ابراهیم افشار. ۱۳۹۰. تهران: نی.
- بازرگانی، بهمن. ۱۳۸۹. فضای نوین: زمینه‌های پیدایش. تهران: کتاب آمه.
- بلیکی، نورمن. ۱۹۹۳. پارادایم‌های تحقیق در علوم انسانی. ترجمهٔ حمیدرضا حسنی، محمدتقی ایمان، و مسعود ماجدی. ۱۳۹۱. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- _____ ۲۰۰۰. طراحی پژوهش‌های اجتماعی. ترجمهٔ حسن جاوشیان. ۱۳۸۷. تهران: نی.
- _____ ۲۰۰۷. استراتژی‌های پژوهش اجتماعی. ترجمهٔ هاشم آقابلیگ‌پوری. ۱۳۸۹. تهران: جامعه‌شناسان.

- پازوکی، شهرام. ۱۳۷۹. دکارت و مدرنیته. فلسفه ۱ (۱): ۱۷۱-۱۸۰.
- جهاننگلو، رامین. ۱۳۸۸. مدرنیته، دموکراسی و روشنفکران. تهران: مرکز.
- چان، لوئیس مای. ۱۹۹۳. فهرست‌نویسی و رده‌بندی. ترجمه زهیر حیاتی، و هاجر ستوده. ۱۳۷۹. تهران: کتابدار.
- حبیبی، رضا. ۱۳۸۶. درآمدی بر فلسفه علم. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- داوری اردکانی، رضا. ۱۳۸۳. فلسفه و انسان معاصر. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- _____ ۱۳۹۱. اندیشه پست‌مدرن. تهران: سخن.
- راین، ریچارد. ۱۹۹۸. مبانی علوم کتابداری و اطلاع‌رسانی. ترجمه مهدی خادمیان. ۱۳۸۳. مشهد: کتابخانه رایانه‌ای.
- رشر، نیکولاس. ۲۰۰۶. معرفت‌سنجی. ترجمه مرتضی بحرانی. ۱۳۹۳. تهران: مؤسسه انتشارات کتاب‌نشر.
- رورتی، ریچارد. ۱۹۷۸. فلسفه و آینه طبیعت. ترجمه مرتضی نوری. ۱۳۹۰. تهران: مرکز.
- سولومون، رابرت. ۱۹۸۸. فلسفه اروپایی از نیمه دوم قرن هجدهم تا واپسین دهه قرن بیستم: طلوع و افول خود. ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی. ۱۳۷۹. تهران: قصیده.
- فدایی، غلام‌رضا (۱۳۸۹). طرحی نو در طبقه‌بندی علوم. تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- لاوسن، هیلاری. ۱۹۸۵. خوداندیشی پسامدرن. ترجمه سینا رویایی. ۱۳۸۶. تهران: مروارید.
- لیوتار، ژان فرانسوا. ۱۹۸۶. تعریف پسامدرن برای بچه‌ها: مکاتبات حفاصل سال‌های ۱۹۸۲-۱۹۸۵. ترجمه آذین حسین‌زاده. ۱۳۸۴. تهران: ثالث.
- مارکس، کارل. ۱۸۴۳. قطعات برگزیده از آثار اولیه مارکس. ترجمه مجید مددی. ۱۳۹۰. رخنون ۳: ۲۹-۵۷.
- محمدپور، احمد. ۱۳۸۹. روش در روش؛ درباره ساخت معرفت در علوم انسانی. تهران: جامعه‌شناسان.
- مدیرامانی، پروانه. ۱۳۸۱. پستوانه انتشاراتی. در دائرةالمعارف کتابداری و اطلاع‌رسانی. ج. ۱، ویراستار عباس حرّی، ۵۸۲-۵۸۴. تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- میلز، چارلز رایت. ۱۹۷۴. بینش جامعه‌شناختی: نقادی بر جامعه‌شناسی آمریکایی. ترجمه عبدالمعبود انصاری. ۱۳۹۱. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- هانتز، اریک. ۲۰۰۰. آیا ما هنوز هم به رده‌بندی نیاز داریم؟ در آینه رده‌بندی. ویراسته ریتا مارسلا و آرتور مالت‌بای. ترجمه زهرا اباذری، و فهیمه باب‌الحوائجی. ۱۳۸۶، ۱۹-۴۱. تهران: چاپار.
- هایدگر، مارتین. ۲۰۰۱. هستی و زمان. ترجمه سیاوش جمادی. ۱۳۸۷. تهران: ققنوس.

هلر، اگنش. ۱۹۹۹. *نظریه‌ای درباره مدرنیته*. ترجمه فاطمه صادقی. ۱۳۹۲. تهران: نگاه معاصر.

Dewey, M. 2011. *Dewey Decimal Classification and Relative Index*. 23rd ed. 4 vols. Dublin: OCLC.

Flint, R. 1904. *Philosophy as Scientia Scientiarum and a history of classification of the sciences*. Edinburgh: William Blackwood and Sons.

Kumbhar, R. 2012. *Library classification trends in the 21st century*. Oxford: Chandos Publishing.

Mai, J. E. 2011. The modernity of classification. *Journal of Documentation* 67 (4): 710-730.

Rosenau, P. M. 1992. *Post-modernism and the social sciences: Insights, inroads, and intrusions*. Princeton: Princeton University Press.